

فرمانروای آرمانی شاهنامه

محمد برومند - کارشناس ارشد ادبیات فارسی، دبیر آموزش و پرورش شهرستان ایلام
خلیل کمربگی - کارشناس ارشد جامعه‌شناسی و رییس گروه تحقیق و پژوهش
آموزش و پرورش استان ایلام

درآمد

در شاهنامه، تاریخ و داستانهای ملی ایران بر پایه منبع اصلی آن در پنجاه بخش، دوران فرمانروایی پنجاه پادشاه از کیومرث تا یزدگرد آمده، و بدین سان، استمرار تاریخ، قومیت ایرانی و استقلال ایران بیان شده است. این سنت آن روزگار بوده است که تاریخ در قالب سرگذشت پادشاهان بیان شود و «پادشاهی» نیز به معنای کشور بوده است. امروزه نیز، معادل عربی آن، مملکت، به همین معنا به کار می‌رود.

شاهنامه درباره زندگی و سیرت شاهان است؛ اما برخلاف آنچه برخی ناآگاهان پنداشته و گفته‌اند، ستایش شاهان نیست؛ ستایش ایران و ایرانیان و همه نیکان و دلاوران و خردمندان است. شاهان فرمان می‌رانده‌اند، ولی قدرت مطلقه به دست آنان نبوده است. گاهی پهلوانان و در زمانی دیگر موبدان شریک قدرت پادشاهان بوده‌اند. فرمانروایی رشته‌ای بوده است که ایرانیان را به هم پیوند می‌داده و مرزهای ایران، سنتها، آیین و فرهنگ ایران را نگهداری می‌کرده و بدین سان رمز شکوه و عظمت ایران بوده است.

شاهنامه، گویای تجارب تاریخی ایرانیان در زمینه اداره درست اجتماع و تأمین آسایش مردمان است. خرد، دانش و ژرفاندیشی حکیم توس سبب گردیده که شاهکار او به صورت آیین کشورداری و درس فرمانروایی خردمندان در آید و همخوان با اصول درست مدیریت باشد. حتی امروزه هم، فرمانروایان و زمامداران در سراسر جهان می‌توانند بسیار نکته‌ها در زمینه مدیریت دادگرانه از شاهنامه بیاموزند.

در میان پنجاه پادشاه ایرانی در شاهنامه، شاهانی خوب و شاهانی بد هستند. فردوسی شاهان خوب را می‌ستاید و شاهان بد را نکوهش می‌کند. شاه خوب گوش به فرمان سروش دارد؛ فرّ کیانی یا فرّ ایزدی با اوست و در دادگری و آبادی کشور و آسایش مردمان می‌کوشد. شاه بد، گوش به اهریمن و جادو می‌سپارد، و فرّ ایزدی از او دور می‌شود و مردمان از او روی می‌گردانند.

از نمونه‌های شاهان خوب فریدون و کیخسرو، و از نمونه‌های شاهان بد، ضحاک و کیکاوس و گشتاسب را

● شاهنامه درباره زندگی و سیرت شاهان است؛ اما برخلاف آنچه برخی ناآگاهان پنداشته و گفته‌اند، ستایش شاهان نیست؛ ستایش ایران و ایرانیان و همه نیکان و دلاوران و خردمندان است. شاهان فرمان می‌رانده‌اند، ولی قدرت مطلقه به‌دست آنان نبوده است. گاهی پهلوانان و در زمانی دیگر موبدان شریک قدرت پادشاهان بوده‌اند. فرمانروایی رشته‌ای بوده است که ایرانیان را به هم پیوند می‌داده و مرزهای ایران، سنتها، آیین و فرهنگ ایران را نگهبانی می‌کرده و بدین‌سان رمز شکوه و عظمت ایران بوده است.

می‌توان نام برد. آنچه فردوسی درباره فریدون می‌گوید خطاب به همه فرمانروایان است:

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

او، بارها از ویژگیهای پادشاهان خوب چون دادگری، خردورزی، شرم، بخشندگی، آبادگری و جهانداری، بیداری، پرهیز از دروغ و پیمان‌شکنی و در بند آسایش و خشنودی مردمان بودن، سخن گفته است. کیخسرو درباره گزینش لهراسب به پادشاهی می‌گوید:

که یزدان کسی را کند نیک‌بخت سزاوار شاهی و زیبای تخت

که دارد همی شرم و دین و خرد ز کردار نیکی همی برخوردار

۵/۴۰۷/۲۹۲۰

آنچه فردوسی در خطبه‌های بر تخت نشستن پادشاهان و سفارشهای آنان به جانشینان و فرمانهایشان به سرداران و کارگزاران، و نیز اندرزهای خردمندان به شاهان از آن جمله سخنان بزرگمهر آورده، ارزش آنرا دارد که همواره سرمشق ارباب قدرت باشد.

به باور فردوسی، مشروعیت فرمانروایی که با عناوین فرّ کیانی و فرّ ایزدی از آن نام می‌برد، تا هنگامی است که پادشاه و کارگزارانش با داد و خرد و مردم دوستی فرمان رانند و موجبات آسایش و دلشادی مردمان را فراهم آورند و مردمان از آنان خشنود باشند. اما روزی که پادشاه راه ستم و بیداد در پیش گیرد و با بیخردی و هوسرانی بر آسایش مردمان چشم ببندد، فرّ ایزدی از او جدا می‌شود و روزگار عزّتش به پایان می‌رسد.

شاید بتوان گفت این همان چیزی است که امروزه اراده و گرایش شهروندان نام گرفته است. در جایی که مردمان گرسنه و دلتنگ و ناخشنود باشند، زمامداران را از راه انتخابات یا با روشهای خشنوت‌آمیز تغییر می‌دهند. حتی ضحاک بیدادگر هم درمی‌یابد که جز با پشتیبانی مردمان نمی‌تواند برجا بماند و چون از ناخشنودی همگانی آگاه می‌شود، دستور می‌دهد مردمان گرد آیند و محضری بنویسند و از او اعلام پشتیبانی کنند. کاوه آهنگر که نماد ملت است و ضحاک همه پسرانش جز یک تن را کشته است، طومار را پاره می‌کند، از کاخ بیرون می‌آید و چرم آهنگری خود را بر سر نیزه می‌کند و چون درفشی برپا می‌دارد و پیشرو مردمان برای برانداختن ستمگر می‌شود. اگر فردوسی، شاهانی چون فریدون و کیخسرو را می‌ستاید، از آن‌روست که آنان با دادگری و انصاف و مردم‌دوستی فرمان رانده‌اند و ایران را نیرومند و آباد و ایرانیان را دل‌آسوده و خشنود و شادمان ساخته‌اند. در برابر، آنچه را فردوسی در نکوهش پادشاهان ناشایست و بیدادگر سروده، در هیچ کتابی نمی‌توان یافت. جمشید با آنهمه قدرت و جلال و شکوه، هنگامی که به فریب اهریمن گمراه می‌شود و دست به بیداد می‌گشاید، فرّ ایزدی از او برمی‌گردد و با ارّه ضحاک به دو نیم می‌گردد. کاوس، به سبب بیخردی و سبکسری، مورد نفرت و سرزنش ایرانیان قرار می‌گیرد. گشتاسب که تخت شاهی را به زور از پدر می‌گیرد و به بهانه گسترش دادن دین بهی، خونریزی به

راه می‌اندازد، برای نگهداشت تاج و تخت، مهر پدر و فرزندی را کنار می‌گذارد و اسفندیار را به کشتن می‌دهد. فریدون و کیخسرو پادشاهی هستند که در میان شاهان خوب شاهنامه، بیشتر مورد ستایش قرار گرفته‌اند. در این نوشتار، نگاهی کوتاه به زندگانی آنان افکنده و ویژگیهایشان از زبان حکیم توس برشمرده می‌شود.

فریدون

پس از جمشید، بزرگترین پادشاه و پهلوان ایرانی در حماسه ملی ما فریدون است. فریدون از نژاد جمشید پسر آبتین و فرانک است. فریدون، چهل سال مانده از روزگار ضحاک و در اوج ستمگریهای او زاده می‌شود. در آن زمان، کردار فرزنانگان، نهان - هنر، خوار- جادویی، ارجمند - راستی، پنهان و گزند آشکار شده بود. دیوان در همه جا بدی می‌کردند و سخنی راست جز پوشیده بر زبان نمی‌آمد. دو اژدها بر دوش ضحاک بودند که نماد خونخواری و بیرحمی به‌شمار می‌آمدند و بر آن بودند که جهان را از مردمان بپردازند.

نگر تا که ابلیس از این گفتگوی
چه کرد و چه خواست اندرین جستجوی
مگر تا یکی چاره سازد نهان
که پردخته گردد ز مردم جهان

۱۶۳-۱۶۴/۴۸/۱

پدر فریدون بوسیله ضحاک کشته و مغز او خوراک ماران می‌شود و فرانک به پیشه‌ای می‌گریزد و فریدون را به فردی می‌سپارد. فرزند با شیر گاوی به نام پرمایه پرورش می‌یابد. هنگامی که ضحاک از داستان فریدون و پرمایه آگاهی می‌یابد، فرانک فریدون را برمی‌دارد و از ایران می‌گریزد و ضحاک نیز پرمایه را می‌کشد. فریدون پس از آنکه پرورش می‌یابد و بزرگ می‌شود، به خونخواهی پدر کمر می‌بندد و کاوه آهنگر نیز بر ضحاک شورش می‌کند. مردمان به‌سوی فریدون می‌آیند و او را به شاهی برمی‌گزینند. فریدون به جایگاه ضحاک می‌تازد، از دجله بی‌کشتی می‌گذرد و دژ ضحاک را می‌گشاید و دو دختر جمشید، شهرناز و ارنواز، را از بند می‌رهاند. ضحاک که در آن روزها به هندوستان رفته بود، از کار فریدون آگاهی می‌یابد و پنهانی وارد کاخ می‌شود و فریدون را با شهرناز می‌بیند و از حسادت با خنجر بر آنان حمله می‌برد که فریدون با گرز گاوسر بر سر او می‌کوبد. «ولی او را نمی‌کشد بلکه در بند می‌کند؛ زیرا اورمزد به او هشدار می‌دهد که اگر ضحاک را بکشد، زمین پر از مار و کژدم و چلپاسه و وزغ و مور خواهد شد.» (آموزگار، ۱۳۸۴: ۵۷)

فریدون پس از پیروزی بر ضحاک، پیوند خود را با تودهٔ مردمان استوارتر می‌کند. به گردش می‌پردازد و فرمان به آبادی جاهای نآباد می‌دهد، زمانه را بی‌اندوه می‌سازد و آموزگار نیکی می‌شود، گنج می‌بخشد و نیکی می‌کند و در پانصد سال شهریاری خود، بنیاد نیک می‌نهد:

ورا بد جهان سالیان پانصد
نیفکنند یک روز بنیاد بد

۱۱/۷۹/۱

فریدون با دختران جمشید پیوند زناشویی می‌بندد و از آنان صاحب سه فرزند به نامهای ایرج و سلم و تور

- در میان پنجاه پادشاه ایرانی در شاهنامه، شاهانی خوب و شاهانی بد هستند. فردوسی شاهان خوب را می‌ستاید و شاهان بد را نکوهش می‌کند. شاه خوب گوش به فرمان سروش دارد؛ فرّ کیانی یا فرّ ایزدی با اوست و در دادگری و آبادی کشور و آسایش مردمان می‌کوشد. شاه بد، گوش به اهریمن و جادو می‌سپارد، و فرّ ایزدی از او دور می‌شود و مردمان از او روی می‌گردانند.

● آنچه فردوسی در خطبه‌های بر تخت نشستن پادشاهان و سفارشهای آنان به جانشینان و فرمانهایشان به سرداران و کارگزاران، و نیز اندرزهای خردمندان به شاهان از آن جمله سخنان بزرگمهر آورده، ارزش آنرا دارد که همواره سرمشق ارباب قدرت باشد.

به باور فردوسی، مشروعیت فرمانروایی که با عناوین فرّ کیانی و فرّ ایزدی از آن نام می‌برد، تا هنگامی است که پادشاه و کارگزارانش با داد و خرد و مردم دوستی فرمان رانند و موجبات آسایش و دلشادی مردمان را فراهم آورند و مردمان از آنان خوشنود باشند. اما روزی که پادشاه راه ستم و بیداد در پیش گیرد و با بیخردی و هوسرانی بر آسایش مردمان چشم ببندد، فرّ ایزدی از او جدا می‌شود و روزگار عزّتش به پایان می‌رسد.

می‌شود. دختران شاه یمن را برای آنان به زنی می‌گیرد و سرزمینهای خود را میان سه فرزند تقسیم می‌کند. توران را به تور و ایران را به ایرج و روم را به سلم می‌دهد. تور و سلم ایرج را به نامردی می‌کشند. فریدون به دست منوچهر، انتقام ایرج را از سلم و تور می‌گیرد، او را به شاهی می‌نشانند و خود در می‌گذرد:

فریدون شد و نام از او ماند باز برآمد برین روزگار دراز

۸۹۱/۱۳۴/۱

و مردمان و منوچهر یک هفته با چشمانی پر آب و چهره‌ای زار در سوگ او می‌نشینند.

کیخسرو

کیخسرو یکی از دوست داشتنی‌ترین و برجسته‌ترین شخصیت‌های شاهنامه است: پادشاهی دادگر، مردم‌دوست، خداپرست، حکیم و خردمند، پیروز و سرانجام رستگار. کیخسرو پادشاه آرمانی فردوسی است و همه ویژگیهای یک فرمانروای خوب را دارد: گوهر (که از فرّ یزدانی است)، نژاد (که از تخم پاک است)، هنر (که آموختنی است)، خرد (که شناخت نیک از بد است) (ریاحی، ۱۳۸۷: ۲۱۷)

جهانجوی از این چار بد بی‌نیاز همش بخت سازنده بود از فراز

۱۳/۹/۴

چهره‌ای که فردوسی از کیخسرو ترسیم می‌کند، چهره‌ای است مثبت و معنوی و روحانی. همین روحانیت است که توجه شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی و برخی از پیروان او را به خود جلب کرده تا جایی که شیخ اشراق در فلسفه سیاسی خود ویژگیهای این پادشاه کیانی را بعنوان الگویی برای همه شاهان در نظر می‌گیرد. «به این ترتیب کیخسرو سیمایی عرفانی می‌یابد. سیمایی که او را به دیده‌ی ایرانیان باستان تا حد یک پیامبر فراز می‌برد. او بنیانگذار حکمت خسروانی است.» (مؤذن جامی، ۱۳۷۹: ۳۲)

کیخسرو فرزند سیاوش و نوه پسری کیکاوس است. مادرش فرنگیس دختر افراسیاب است؛ کسی که ناجوانمرده دستور می‌دهد سر سیاوش را از بدن جدا کنند. به‌هنگام کشته شدن سیاوش، کیخسرو هنوز در شکم مادر است. وقتی به دنیا می‌آید، آثار بزرگی و شاهی در چهره او هویدا است. برای اینکه آسیبی به او نرسد، پیران ویسه، سپهسالار افراسیاب، او را به شبانی می‌سپارد تا در کوه بزرگش کند. در هفت سالگی هنرهای جنگی را فرا می‌گیرد و چون ده ساله می‌شود، به جنگ گراز و گرگ می‌رود. یک شب، گودرز در خواب، سروش را می‌بیند که بر ابری نشسته و به او می‌گوید: اگر می‌خواهید ایران را از شر افراسیاب برهانید، باید کیخسرو را بیابید و از توران به ایران بیاورید:

بتوران یکی نامدار نوست	کجا نام آن شاه کیخسروست
ز پشت سیاوش یکی شهریار	هنرمند و از گوهر نامدار
ازین تخمه از گوهر کیقباد	ز مادر سوی تور دارد نژاد
چو آید به ایران پی فرخش	ز چرخ آنچه پرسد دهد پاسخش

۳۰۲۴-۳۰۲۷/۱۹۸/۳

روز بعد، گودرز پسرش گیو را به دنبال کیخسرو می فرستد و گیو پس از هفت سال جستجو، او را در کنار چشمه‌ای پیدا می کند و با مادرش فرنگیس به ایران می آورد:

چو کاوس کی، روی خسرو بدید	سرشکش ز مژگان برخ برچکید
فرود آمد از تخت و شد پیش اوی	بمالید بر چشم او چشم و روی

۳۵۵۴-۳۵۵۵/۲۳۴/۳

پس از رسیدن کیخسرو به ایران، بر سر جانشینی او و فریبرز پسر کاوس، میان پهلوانان اختلاف می افتد و سرانجام قرار بر آن می نهند که هر کس دژ بهمن را بگشاید، سزاوار نشستن بر تخت شاهی است و این کار تنها از دست کیخسرو که فرّ کیان با او همراه بوده، برمی آید. اما مهمترین کاری که کیخسرو به عهده دارد، گرفتن انتقام خون پدرش سیاوش از افراسیاب است. او پهلوانان را فرامی خواند و به آنان می گوید:

به کین پدر بست خواهم میان	بگردانم این بد ز ایرانیان
---------------------------	---------------------------

۱۲۶/۱۶/۴

کیخسرو سالها با افراسیاب و سپاه او می جنگد. افراسیاب و سپاهش شکست می خورند و حتی یک بار خود او به دست رستم می افتد، ولی از چنگ او می گریزد و سرانجام به دست کیخسرو گرفتار و کشته می شود:

به شمشیر هندی بزد گردنش	به خاک اندر افکند نازک تنش
-------------------------	----------------------------

۲۳۵۱/۳۷۵/۵

پس از آن کیخسرو به ایران باز می گردد. نخست به آتشکده آذرگشسب می رود و نیایش می کند و به شکرانه این پیروزی به آن آتشکده و به موبدان آن و نیز باشندگان شهرها درم و دینار می بخشد. آنگاه در اوج پیروزی و کامیابی که دیگر دشمنی در برابر ندارد، با خود می اندیشد که مبادا قدرت او را گمراه کند و چون ضحاک و جمشید به تباهی کشاند:

روانم نباید که آرد منی	بداندیشی و کیش آهرمنی
شوم همچو ضحاک تازی و جم	که با سلم و تور اندر آیم بزم
به یک سو چو کاوس دارم نیا	دگر سو چه توران پر از کیمیا
چو کاوس و چو جادو افراسیاب	که جز روی کژی ندیدی به خواب
به یزدان شوم یک زمان ناسپاس	به روشن روان اندر آرم هراس

● پس از جمشید، بزرگترین پادشاه و پهلوان ایرانی در حماسه ملی ما فریدون است. فریدون از نژاد جمشید پسر آبتین و فرانک است. فریدون، چهل سال مانده از روزگار ضحاک و در اوج ستمگریهای او زاده می شود. در آن زمان، کردار فرزائگان، نهان - هنر، خوار - جادویی، ارجمند - راستی، پنهان و گزند آشکار شده بود. دیوان در همه جا بدی می کردند و سخنی راست جز پوشیده بر زبان نمی آمد.

زمن بگسلد فرّه ایزدی

گر آیم به کژی و راه بدی

۲۴۲۸-۲۴۳۳/۳۸۰/۵

کیخسرو پادشاهی را به لهراسب می‌سپارد و به هر یک از پهلوانان، پاداشی درخور می‌دهد و گودرز را وصی خود می‌کند که گنجها و اندوخته‌های او را صرف آبادی کشور و آسایش نیازمندان کند. آنگاه سر به کوه می‌گذارد و ناپدید می‌شود.

در اینجا به ویژگیهای دو پادشاه آرمانی، از دیدگاه حکیم توس می‌پردازیم. بایسته است گفته شود که اگر فردوسی فرمانروایان آرمانی‌اش را می‌ستاید، تنها به صرف پادشاه بودن آنان نیست، بلکه به پاس ارزشهای والایی است که در آنان یافته است. فریدون نمونه عالی این‌گونه شهیاران در شاهنامه است. او کسی است که شهریاراش بیشتر وابسته به هنرهای خود اوست تا زاییده پیوندهای خونی‌اش با خاندانهای شهریار. از همین رو فردوسی درباره او می‌گوید:

فریدون فرخ فرشته نبود / ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی / تو داد و دهش کن فریدون تویی

فریدون پادشاهی است که پس از هزار سال فرمانروایی ضحاک بیگانه بر ایران، با او جنگیده و در این کارزار از پشتیبانی کامل ایرانیان برخوردار بوده است (پرهام، ۱۳۷۷: ۹۲)؛ یا اگر فردوسی کیخسرو را می‌ستاید، «از آن است که او شاهی ستودنی است. آن شهریار «آشوند» آن «نیکنام»، شهریار نمادین و آرمانی است. کیخسرو، نشانه رازآلود انسان پاک و رهاست. فرزانه‌ای است فروزان دل که در گو گیتی و مغاک خاک از مینو، از جهان جانها بیگانه نمانده است. او نماد «مرگ در زندگی» و نشانه «پاکی در میانه آلودگی» است.» (کزازی، ۱۳۸۰: ۷۵) حال به مهمترین ویژگیهایی که فرمانروایان آرمانی شاهنامه از آن برخوردارند، اشاره می‌شود.

- نژاده و والاگهر

در نگرش اساطیری ایرانیان کهن، همه چیز انیران به منزله شرّ مطلق و ذاتی دانسته می‌شد. با اینکه در شاهنامه، بسیاری انسانهای نیک در میان انیران دیده می‌شوند، اما در میان آنان هنوز بقایایی از همان اندیشه ریشه‌دار که هر چیز بیرونی است، اهریمنی است، بویژه در مورد تورانیان، پدیدار است. این اندیشه، برآمده از خاطرات ایرانیان و مایه گرفته از آسیبهای تلخی است که از جانب انیران در روزگار باستان در حافظه این مردمان ثبت شده است. فریدون چون شانزده سال از عمرش می‌گذرد، از البرز کوه به دشت می‌آید و از مادر، سراغ پدر و نژادش را می‌گیرد. فرانک پدر را این‌گونه معرفی می‌کند:

تو بشناس کز مرز ایران زمین / یکی مرد بُد نام او آبتین
ز تخم کیان بود و بیدار بود / خردمند و گرد و بی‌آزار بود
ز طهمورت گرد بودش نژاد / پدر بر پدر برهمی داشت یاد

اما برپایه شاهنامه، چیزی به نام پاکی نژادی معیار شایستگی فرد به شمار نمی‌آید. گذشته از اینکه کسانی چون سرو یمنی و مهرباب کابلی پس از وصلت با ایرانیان، سِمَت دستور یا سردار ایرانی می‌یابند، ابر شاه شاهنامه از سوی مادرش دختر افراسیاب، توری و ابر پهلوان آن از سوی مادر، کابلی یا دقیقتر: ضحاک نژاد است. در کشمکش میان نژاد و هنر، دومی ملاک برتری است و بهترین نمود آن نیز در ماجرای گزینش جانشین برای کاوس است. در اینجا همه بزرگان شایستگی کیخسرو را می‌پذیرند جز طوس که فریبرز کاوس را، که از نسل بلافضل شاه و پدر و

● کیخسرو یکی از دوست داشتنی‌ترین و برجسته‌ترین شخصیت‌های شاهنامه است: پادشاهی دادگر، مردم‌دوست، خداپرست، حکیم و خردمند، پیروز و سرانجام رستگار. کیخسرو پادشاه آرمانی فردوسی است و همه ویژگی‌های یک فرمانروای خوب را دارد: گوهر (که از فرّ یزدانی است)، نژاد (که از تخم پاک است)، هنر (که آموختنی است)، خرد (که شناخت نیک از بد است).
چهره‌ای که فردوسی از کیخسرو ترسیم می‌کند، چهره‌ای است مثبت و معنوی و روحانی. همین روحانیت است که توجه شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی و برخی از پیروان او را به خود جلب کرده تا جایی که شیخ اشراق در فلسفه سیاسی خود ویژگی‌های این پادشاه کیانی را بعنوان الگویی برای همه شاهان در نظر می‌گیرد. «به این ترتیب کیخسرو سیمایی عرفانی می‌یابد. سیمایی که او را به دیده‌ی ایرانیان باستان تا حد یک پیامبر فراز می‌برد. او بنیانگذار حکمت خسروانی است.»

مادرش هر دو ایرانی هستند، ترجیح می‌دهد. چنان‌که دیدیم هنگامی که آزمون مردانگی و هنر به میان می‌آید همین کیخسرو است که با تسخیر دژ مخوف بهمن، بر فریبرز پیروز می‌شود. (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۱۰۳)

بهترین جایی در شاهنامه که گوهر و هنر، بر نژاد ترجیح داده می‌شود در مقدمه پادشاهی کیخسرو است:

به پالیز چون بر کشد سر و شاخ	سر شاخ سبزش بر آید ز کاخ
به بالای او شاد باشد درخت	چو بیندش بینا دل و نیک بخت
سزد گر گمانی برد بر سه چیز	کزین سه گذشتی چه چیزست نیز
هنر با نژادست و با گوهرست	سه چیزست و هر سه به بند اندرست
هنر کی بود تا نباشد گهر	نژاده بسی دیده‌ای بی‌هنر
گهر آنک از فرّ یزدان بود	نیازد به بد دست و بد نشنود
نژاد آنک باشد ز تخم پدر	سزد کاید از تخم پاکیزه بر
هنر گر بیاموزی از هر کسی	بکوشی و پیچی ز رنجش بسی
از این هر سه گوهر بود مایه‌دار	که زیبا بود خلعت کردگار

۱-۹/۸-۹/۴

که این سه (گهر، هنر و نژاد) مشروط به داشتن خرد خوانده می‌شود. سپس پادشاه آرمانی (کیخسرو)، برخوردار از این چهار ویژگی دانسته شده است.

چو هر سه بیایی خرد بایدت	شناسنده نیک و بد بایدت
چو این چار با یک تن آید به هم	براساید از آز و ز رنج و غم

۱۰-۱۱/۹/۱

- داشتن فرّ و شکوه

فره ایزدی، نوری است که بر هر کس بتابد، نیرومند و پیروز می‌گردد. هر پادشاهی برخوردار از فر نیست، بلکه پادشاهان خاصی به این موهبت دست می‌یابند، کسانی که به درجات معنوی و روحانی رسیده باشند. «شهریاری کاری است که مبنای ایزدی دارد. شاید به‌همین دلیل فردوسی از فرّه ایزدی نام می‌برد و گاه شهریاری را مترادف با فرّه ایزدی می‌گیرد. گوهر این مبنای ایزدی نیز جز ایمان داشتن به قدرت بی‌همتای ایزد یکتا و عمل کردن بر قانون

مردمی یعنی انسانیت، و راستی و داد در جهان نیست.» (پرهام، ۱۳۷۷: ۹۱)

فریدون در اوستا قهرمانی است که شخصیتی نیمه خدایی دارد. پیروزی فریدون بر ضحاک باعث می‌شود که او در میان چهره‌های اساطیری، پس از آنکه فر جمشید بر باد رفته بود، امیدها را زنده سازد و پیروزی نیکی و ویژگیهای اهورایی بر بدیهای اهریمنی را سبب شود. (آموزگار، ۱۳۸۴: ۵۷)

جهانجوی با فر جمشید بود به کردار تابنده خورشید بود

۱۰۹/۵۷/۱

که جاوید باد آفریدون گرد همه فرهی ایزد او را سپرد

۵۲۷/۱۱۱/۱

- خردمندی و دانش

خرد، در نامه باستان حکیم توس، بر همه چیز برتری داده شده است. این بزرگمرد خردمند، خود را حد اعلای آفرینش دانسته و سروده خود را با ذکر آن آغازیده است:

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

برجسته‌ترین ویژگی فرمانروایان و پهلوانانی که فردوسی آنان را می‌ستاید، خردمندی است.

فردوسی در مقدمه پادشاهی کیخسرو چهار ویژگی انسان آرمانی را برمی‌شمارد: هنر، گوهر، نژاد و خرد، و کیخسرو را برخوردار از آنها می‌داند:

جهانجوی ازین چار بُد بی‌نیاز همش بخت سازنده بود از فراز

۱۳/۹/۴

- دلاوری

دلیری فریدون چنان است که در جوانی هنگامی که کاخ سر به فلک کشیده و جادویی ضحاک را در مسیر حرکت برای واژگون کردن دستگاه بیداد می‌بیند، درنگ جایز نمی‌شمارد، طلسم ضحاک را از سر در کاخ فرو می‌اندازد و سوار بر اسب و گرز در دست، به درون کاخ می‌تازد:

ز یک میل کرد آفریدون نگاه یکی کاخ دید اندر آن شهرشاه

فروزنده چون مشتری بر سپهر همه جای شادی و آرام و مهر

که ایوانش برتر ز کیوان نمود که گفתי ستاره بخواید بسود

بدانست کان خانه ازدهاست که جای بزرگی و جای بهاست

به یارانش گفت آنکه بر تیره خاک برآرد چنین بر زجای از مغاک

بترسم همی زانکه با او جهان مگر راز دارد یکی در نهان

بیاید که ما را بدین جای تنگ شتابیدن آید به روز درنگ

بگفت و به گرز گران دست برد عنان باره تیز تک را سپرد

تو گفתי یکی آتشستی درست که پیش نگهبان ایوان برست

گران گرز برداشت از پیش زین تو گفתי همی بر نوردد زمین

کس از روزبانان به در برنماند فریدون جهان آفرین را بخواند

به اسب اندر آمد به کاخ بزرگ جهان ناسپرده جوان سترگ

۲۹۴-۳۰۵/۶۸/۱

یا هنگامی که فریدون به نزدیک ارون درود می‌رسد، از رودبانان می‌خواهد برای او و سپاهیانش کشتی آماده کنند، اما رودبانان به خواست او اعتنا نمی‌کنند. فریدون خشمگین می‌شود و بی‌پروا، بی کشتی از رودخانه می‌گذرد:

فریدون چو بشنید شد خشمناک	از آن ژرف دریا نیامدش باک
هم آن‌گه میان کیانی بیست	بر آن باره تیز تک بر نشست
سرش تیز شد کینه و جنگ را	به آب اندر افگند گلرنگ را

۲۸۵-۲۸۷/۶۷/۱

کیخسرو نیز فزون بر اینکه شهریاری با فرّ و شکوه است، پهلوانی نیرومند و دلاور است. فردوسی نیرومندی و توانایی او را در نبرد با شیده (پسر افراسیاب)، این‌گونه تصویر کرده است:

گرفتش به چپ گردن و راست پشت	برآورد و زد بر زمین بردرشت
همه مهره پشت او همچو نی	شد از درد ریزان و بگسست پی
یکی تیغ تیز از میان بر کشید	سراسر دل نامور بر درید

۶۶۵-۶۶۷/۲۷۵-۲۷۶/۵

در پی افراسیاب، از آب دریای زره نیز که خروشان و توفان‌خیز است بی‌کمترین آسیب می‌گذرد.

دادگر

دادگری، برجسته‌ترین ویژگی فریدون است. اوست که درخت هزار ساله بیداد ضحاک را از ریشه بر می‌کند؛ اوست که به داد دل مردمان می‌رسد و در شهرهای دور دست کشور نیز درستی و عدالت را پرتوافکن می‌کند. اگر جمشید در دوران خود صنعت را به‌ثمر رساند، فریدون پا را فراتر گذاشت و عدالت اجتماعی را برپا داشت که مایه اصلی پیشرفت‌هاست.

می‌بینیم که فریدون درباره فرزندان خود، پدری بسیار دوراندیش و دادگر است. بزرگی کاردان را به جای‌جای جهان می‌فرستد که سه دختر شایسته از یک پدر و مادر را برای همسری آنان بیابد. (رضا، ۱۳۸۶: ۱۱۰)

بدو گفت بر گردگرد جهان	سه دختر گزین از نژاد مهان
سه خواهر ز یک مادر و یک پدر	پریچهره و پاک و خسرو گهر
بخوبی سزای سه فرزند من	چنان چون بشاید بییوند من

۵۶-۵۹/۸۲/۱

فریدون بر تخت شاهی می‌نشیند؛ پاکدلی و دادگستری آشکار و رنجها و کینه‌ها فراموش می‌شود. مردمانی که از ستم ضحاک رسته بودند، همه به درگاه دادار گیتی نیایش می‌کنند که چنین شهریار دادگری دیر بیاید:

همه دست برداشته باآسمان	همی خواندندش به نیکی گمان
که جاوید بادا چنین شهریار	برومند بادا چنین روزگار

۴۱-۴۲/۸۱/۱

● در نگرش اساطیری ایرانیان کهن، همه چیز انیران به منزله شرّ مطلق و ذاتی دانسته می‌شد. با اینکه در شاهنامه، بسیاری انسانهای نیک در میان انیران دیده می‌شوند، اما در میان آنان هنوز بقایایی از همان اندیشه ریشه‌دار که هر چیز بیرونی است، اهریمنی است، بویژه در مورد تورانیان، پدیدار است. این اندیشه، برآمده از خاطرات ایرانیان و مایه گرفته از آسیبهای تلخی است که از جانب انیران در روزگار باستان در حافظه این مردمان ثبت شده است.

فریدون در داد و دهش و دستگیری بینوایان کوشش فراوان می‌کند در گوشه و کنار کشور به دادگستری می‌پردازد و شهرها را آباد می‌کند. نمونه دیگری از دادگری فریدون، گرفتن انتقام خون ایرج است. او صبر می‌کند دو نسل پرورش یابد تا کین خواهی خود را به انجام رساند. فریدون چنین می‌پندارد که مهمترین وظیفه او در این زمینه، عدالت‌گستری بوده است. او پس از مرگ دو فرزند گناهکارش، خدای را سپاس می‌گوید و تخت شاهی را به منوچهر می‌سپارد:

پس آنکه سوی آسمان کرد روی	که ای دادگر داور راست‌گوی
تو گفتی که من دادگر داورم	بسختی ستم‌دیده را یاورم
همم داد دادی و همم داوری	همم تاج دادی همم انگشتی

۸۸۲-۸۸۵/۱۳۲/۱

در شاهنامه، داد چکیده همه خوبیها و شایستگیهای انسان است. از این رو شاهنامه را می‌توان آکنده از بزرگ‌شماری داد و دادگری و تاریخ نبرد داد اهورایی با بیداد اهریمنی دانست. فردوسی مفاهیم و معانی گسترده و گوناگون «داد» از جمله حق، قانون، معیار سنجش خوب و بد، راستی و عدالت و... را معرفی می‌کند. از زبان کیخسرو خطاب به سپاه پیروز ایران چنین آمده است:

ز گیتی ستایش مر او را کنید	شب آید نیایش مر او را کنید
که آن را که خواهد کند شوربخت	یکی بی‌هنر برنشاند به تخت
از این کوشش و پرشست رای نیست	که با داد او بنده را پای نیست

۸۴۸/۸۵۰/۲۸۶/۵

- باور داشتن به پروردگار یگانه

فریدون، هنگامی که به جنگ ضحاک می‌رود، از مادر می‌خواهد نیایش به درگاه ایزد یکتا را بدرقه راهش کند، زیرا نیرو و توان را از آن خداوند می‌داند:

که من رفتنی‌ام سوی کارزار	ترا جز نیایش مباد ایچ کار
ز گیتی جهام آفرین را پرست	ازو دان به هر زور نیکی زور دست

۲۴۹-۲۵۰/۶۵/۱

از کیخسرو نیز گذشته از شاهنامه، در چند جای اوستا، به نیکی یاد شده است. او پیش از آنکه زردشت ظهور کند، به آیین مزدا آگهی داشته و آنرا به کار می‌بسته است. از میان کارهای او، دو کار اهمیت دارد، یکی ویران کردن بتکده بد دینان در کنار دریاچه چی‌چست و دیگری، کشتن افراسیاب. (صفا، ۱۳۶۳: ۵۱۹)

نیایش و گریه‌های خالصانه‌اش حال و هوایی ویژه دارد که در هیچ‌یک از شاهان و پهلوانان دیده نمی‌شود. هنگامی که در آغاز پادشاهیش می‌خواهد به کین‌خواهی از تورانیان برخیزد، در نیایشگاه با آداب و آیین خاصی نیایش می‌کند؛ سر و تن می‌شوید، جامه نو و پاکیزه بر تن می‌کند و رخ بر خاک می‌ساید:

جهاندار هشتم سر و تن بشست	بیاسود و جای نیایش بجست
به پیش خداوند گردان سپهر	برفت آفرین را بگسترد چهر
شب تیره تا بر کشید آفتاب	خروشان همی بود دیده پر آب

۱۰۵-۱۰۷/۱۴/۴

● خرد، در نامه باستان حکیم توس، بر همه چیز برتری داده شده است. این بزرگمرد خردمند، خود را حد اعلای آفرینش دانسته و سروده خود را با ذکر آن آغازیده است:
 به نام خداوند جان و خرد
 کزین برتر اندیشه برنگذرد
 برجسته‌ترین ویژگی فرمانروایان و پهلوانانی که فردوسی آنان را می‌ستاید، خردمندی است. فردوسی در مقدمه پادشاهی کیخسرو چهار ویژگی انسان آرمانی را برمی‌شمارد: هنر، گوهر، نژاد و خرد، و کیخسرو را برخوردار از آنها می‌داند.

کیخسرو هرگز حتی در برابر سخت‌ترین بلاها ایمان را از دست نمی‌دهد و پایش سست نمی‌شود. آنگاه که رنج مرگ فرود جوان با شکست سخت سپاه ایران همراه می‌شود، در نامه به فریبرز کاوس می‌نویسد:

ز رخشنده خورشید تا تیره خاک
 همه داد بینم ز یزدان پاک
 او هنگامی که بر آن می‌شود پای از این جهان بکشد - به‌علت ترس از افتادن به دام خودخواهی و ناسپاسی، چون پادشاهان گذشته - خاکساری خویش در درگاه خداوند را این‌گونه ابراز و درخواست کمک می‌کند:

ز بهر پرستش سر و تن بشست	به شمع خرد راه یزدان بجست
بپوشید پس جامه نو سپید	نیایش‌کنان رفت دل پر امید
بیامد خرامان به جای نماز	همی گفت با داور پاک راز
همی گفت کای برتر از جان پاک	بر آرنده آتش از تیره خاک
مرا بین و چندی خرد ده مرا	هم اندیشه نیک و بد ده مرا
ترا تا بباشم نیایش کنم	بدین نیکویی‌ها فزایش کنم
بیامرز رفته گناه مرا	ز کژی بکش دستگاه مرا
بگردان ز جانم بد روزگار	همان چاره دیو آموزگار

۲۴۵۵-۲۴۶۱/۳۸۱/۵

لشکرآرایی و سپاه‌داری

کیخسرو در جنگ، آیینی ویژه دارد که تا اندازه‌ای برتر از آیین دیگر پادشاهان و پهلوانان است: نام همه پهلوانان از خاندانهای گوناگون را ثبت می‌کند، پیش از حرکت سپاه هدایایی ارزنده برای هر آن کس که کاری مهم در جنگ بکند در نظر می‌گیرد، حریفان مقابل هر یک از پهلوانان تورانی را پیشاپیش به‌خواست خود افراد تعیین می‌کند و بدین‌سان، سیاست جنگی خود را بر تشویق و کار داوطلبانه می‌نهد. نقشه حمله را با آگاهی دقیقی که از وضع دشمن دارد تنظیم می‌کند. برای نمونه، گیو داوطلب آتش زدن توده هیزمی عظیم که افراسیاب در برابر سپاه ایران فراهم کرده بود، می‌شود تا اگر رزمی در آنجا رخ دهد، تورانیان در پشت توده هیزم کمین نسازند:

زهیزم یکی کوه بیند بلند	فزونسست بالای او ده کمند
چنان خواست کان ره کسی نسپرد	از ایران به توران کسی نگذرد
دلیری از ایران بیاید شدن	همه کاسه رود آتش اندر زدن
بدان تا گر آنجا بود رزمگاه	پس هیزم اندر نماند سپاه
همان گیو گفت این شکار منست	برافروختن کوه کار منست

۲۲۳-۲۲۷/۲۲/۴

کیخسرو از همه حرکات دشمن آگاهی کامل دارد: به هنگام جنگ، گودرز در نامه‌ای به او می‌نویسد که افراسیاب به مرز ایران آمده و ممکن است به یاری سپاهش برخیزد. کیخسرو در پاسخ می‌گوید که افراسیاب برای جنگیدن با ایرانیان به لب جیحون نیامده، بلکه از سوی چین در خطر است، و می‌افزاید که از کوچکترین حرکت افراسیاب آگاهی دارد:

نجنبناند او داستان را دو لب که ناید خبر زو به من روز و شب

۱۰۲۹/۱۴۴/۵

پیداست که او کارآگاهانی در خاک دشمن داشته و این نمودار هوشیاری و سیاستمداری اوست. او حتی آیینی نو در جنگ پی می‌نهد که شهریاران پیشین بر آن کار نکرده‌اند. او به ندای هماورد خواستن شیده (پسر افراسیاب) پاسخ مثبت می‌دهد و خود را برای رزم با او می‌آراید:

یکی ترگ زرین به سر بر نهاد	درفشش به رهام گودرز داد
همه لشکرش زار و گریان شدند	چو بر آتش تیز بریان شدند
خروشی برآمد که ای شهریار	به آهن تن خویش رنجه مدار
شهان را همه تخت بودی نشت	که بر کین کمر بر میان تو بست

۵۸۷-۵۹۰/۲۷۰-۲۷۱/۵

- جوانمردی و بزرگ‌منشی

جوانمردی و بزرگ‌منشی کیخسرو را در برخورد با تورانیان بارها در شاهنامه می‌بینیم. او پس از کشتن شیده به رهام می‌گوید:

به رهام گفت این بد بدسگال	دلیر و سبکسر مرا بود خال
پس از کشتنش مهربانی کنید	یکی دخمه خسروانی کنید
تنش را به مشک و عبیر و گلاب	بشوید مغزش به کافور ناب
بگردنش بر طوق مشکین نهید	کله بر سرش عنبر آگین نهید

۶۷۲-۶۷۵/۲۷۶/۵

«از سراسر شاهنامه برمی‌آید که جنگ‌های ایرانیان توأم با جوانمردی است. تا وقتی می‌توان صلح کرد نباید دست به جنگ زد، و تا دشمنی حمله نکرده، نباید به او حمله کرد. به دشمنی که تسلیم شد نباید آزاری رساند. هنگام پیروزی: مهربانی با اسیران، ایمن داشتن زنان و کودکان، پرهیز از ویران کردن شهرها، حرمت داشتن کشتگان دشمن آیین کارزار است.» (ریاحی، ۱۳۸۷: ۲۰۳-۲۰۲)

در جنگ بزرگ کیخسرو به سپاهیان‌ش چنین فرمان می‌دهد:

ز ترکان هر آن کس که فرمان کند	دل از جنگ جستن پشیمان کند
مسازید جنگ و مرزید خون	مباشید کس را به بد رهنمون
و گر جنگ جوید کسی با سپاه	دل کینه دارش نیاید به راه
شما را حلال است خون ریختن	به هر جای تاراج و آویختن

۹۲۴-۹۲۷/۲۹۰/۵

او پس از اینکه بر تورانیان چیره می‌شود و دادخواهی آنان را از ستم کسانی می‌شنود، می‌گوید:

ازین پس گر آید ز جایی خروش ز بیدادی و غارت و جنگ و جوش

ستمکارگان را کنم به دو نیم

کسی کو ندارد ز دادار بیم

۱۹۴۴-۱۹۴۵/۳۴۹/۵

- داشتن پایگاه مردمی

فریدون پس از پیروزی بر ضحاک، چرم بی‌بهایی که کاوه آنرا پرچم قیام خود ساخته بود، بسیار محترم می‌شمارد و آنرا درفش شاهنشاهی ایران می‌کند، پیوند خود را با تودهٔ مردمان استوارتر می‌کند و این پیوستگی، مایه اقتدار و شکوه او می‌شود و به کمک آن در طول پانصد سال فرمانروایی خود بنیادهای نیکی می‌گذارد، زمانه را بی‌اندوه می‌سازد و آموزگار نیکی‌ها می‌شود، گنج می‌بخشد و نیکی می‌کند.

- آبادگری و توجه به رفاه جامعه

فریدون پس از تکیه زدن بر تخت پادشاهی، همه جا را می‌گردد و آشکار و نهان را بازرسی می‌کند. ستم و بیدادگری را می‌زداید و به آباد کردن خرابیها می‌پردازد:

وزان پس فریدون به گرد جهان	بگردید و دید آشکار و نهان
هر آن چیز کز راه بیداد دید	هر آن بوم و برکان نه آباد دید
به نیکی بیست از همه دست بد	چنانک از ره هوشیاران سزد
بیاراست گیتی بسان بهشت	به جای گیاه، سرو و گلبن بکشت

۴۳-۴۶/۸۱/۱

شهریار فرشته‌وش پانصد سال عنان جهان را در کف کفایت خود داشت، و این موهبت گران نصیب او بود که یک روز هم به بدی نگرایید. (رضا، ۱۳۸۶: ۹۴)

و را بُد جهان سالیان پانصد نیفکند یک روز بنیاد بد

۱۱/۷۹/۱

مهر ماه را به جشن و سرور و آسودن مردمان از کار و برقراری نوعی تعطیلات مخصوص کرد.

بفرمود تا آتش افروختند	همه عنبر و زعفران سوختند
پرستیدن مهرگان دین اوست	تن‌آسایی و خوردن آیین اوست
اگر یادگارست ازو ماه مهر	بکوش و به رنج ایچ منمای چهر

۸-۱۰/۷۹/۱

کیخسرو سالها به مبارکی پادشاهی می‌کند، شهر به شهر می‌گردد و به آباد کردن ویرانیها و شاد کردن مردمان و دادگستری می‌پردازد:

چو تاج بزرگی به سر بر نهاد	ازو شاد شد تاج و او نیز شاد
به هر جای، ویرانی آباد کرد	دل غمگنان از غم آزاد کرد
از ابر بهاران ببارید نم	ز روی زمین زنگ بزدود غم

● دادگری، برجسته‌ترین ویژگی فریدون است. اوست که درخت هزار سالهٔ بیداد ضحاک را از ریشه بر می‌کند؛ اوست که به داد دل مردمان می‌رسد و در شهرهای دور دست کشور نیز درستی و عدالت را پرتوافکن می‌کند. اگر جمشید در دوران خود صنعت را به ثمر رساند، فریدون پا را فراتر گذاشت و عدالت اجتماعی را برپا داشت که مایهٔ اصلی پیشرفت‌هاست.

جهان گشت پر سبزه و رود آب
زمین چون بهشتی شد آراسته
چو جم و فریدون بیاراست گاه
جهان شد پر از خوبی و ایمنی

سر غمگنان اندر آمد به خواب
ز داد و ز بخشش پر از خواسته
ز داد و ز بخشش نیاسود شاه
ز بد بسته شد دست اهریمنی

۱۶-۲۲/۹/۴

همه بوم ایران سراسر بگشت
هران بوم و بر کان نه آباد بود
درم داد و آباد کردش ز گنج

به آباد و ویرانی اندر گذشت
تبه بود و ویران ز بیداد بود
ز داد و ز بخشش نیامدش رنج

۶۶-۶۸/۱۲/۴

«از جای جای شاهنامه برمی آید که او به جای تحمیل خراج‌های سنگین بر مردم به حداقل بسنده کرده و در عوض با دلجویی از کشاورزان و صاحبان حرف و صنایع و به‌طور کلی نیروهای مولده پشتوانه‌ی عظیم اقتصادی فراهم کرده، و کشور از این لحاظ نیز در بهترین وضعیت قرار دارد.» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۳۱۵)

- برپا داشتن نظامی نو

فریدون پس از به بند کشیدن ضحاک، جامعه آشفته را بر نمی‌تابد و طرحی نو در می‌اندازد. دستور می‌دهد هر کس باید پیشه خود را دنبال کند و افراد ناپاک باید زندانی شوند، تا جهان روی به خوبی و آرامش آورد.

نباید که باشید با ساز جنگ
سپاهی نباید که با پیشه‌ور
یکی کارورز و یکی گرزدار
چو این کار آن جوید آن کار این
به بند اندرست آن که ناپاک بود
شما دیر مانید و خرم بوید

نه زین گونه جوید کسی نام و ننگ
به یک روی جویند هر دو هنر
سزاوار هر کس پدیدست کار
پر آشوب گردد سراسر زمین
جهان را ز کردار او باک بود
به رامش سوی ورزش خود شوید

۴۳۷-۴۴۲/۷۶/۱

آیین پرورش نهال و درختکاری در روزگار او گسترش می‌یابد.

بیارات گیتی بسان بهشت
به جای گیا سرو و گلبن بکشت

۴۶/۸۱/۱

- رایزنی و محترم شمردن نظر دیگران

فریدون در پاسخ اعتراض پسرانش سلم و تور درباره شیوه تقسیم سرزمینها، پیام می‌دهد که این تقسیم از سرِ مصلحت‌اندیشی صورت گرفته و جز خیر و صلاح چیزی در نظر او نبوده است:

بدان برترین نام یزدان پاک
به تخت و کلاه و به ناهید و ماه
یکی انجمن کردم از بخردان
همه ترس یزدان بُد اندر میان

به رخشنده خورشید و بر تیره خاک
که من بد نکردم شما را نگاه
ستاره‌شناسان و هم موبدان
همه راستی خواستم در جهان

۲۷۹-۲۸۴/۹۶/۱

● «از سراسر شاهنامه برمی آید که جنگ‌های ایرانیان توأم با جوانمردی است. تا وقتی می‌توان صلح کرد نباید دست به جنگ زد، و تا دشمنی حمله نکرده، نباید به او حمله کرد. به دشمنی که تسلیم شد نباید آزاری رساند. هنگام پیروزی: مهربانی با اسیران، ایمن داشتن زنان و کودکان، پرهیز از ویران کردن شهرها، حرمت داشتن کشتگان دشمن آیین کارزار است.»

فریدون به انجمنی از بزرگان اشاره می‌کند که گویا تعیین سهم هر یک از پسران با مشورت آن انجمن صورت گرفته است.

فریدون اعتراض سلم و تور را با ایرج در میان می‌گذارد و از او می‌خواهد پیش‌دستی کند و پیش از آنکه برادران بر او بتازند، او به جنگ آنان برود. ایرج پیشنهاد پدر را نمی‌پذیرد؛ می‌خواهد بی‌سپاه نزد برادران برود و از بی‌اعتباری جهان با آنان سخن گوید، و حتی برای راضی کردن ایشان از تاج و تخت بگذرد. فریدون نظر ایرج را می‌پذیرد و بزرگواری فرزند را تحسین می‌کند:

مرا این سخن یاد باید گرفت ز مه روشنایی نیاید شگفت
ز تو پر خرد پاسخ ایدون سزید دلت مهر پیوند ایشان گزید

۳۳۲-۳۳۳/۹۹/۱

کیخسرو نیز بی‌رایزنی با پهلوانان هرگز تصمیمی مهم نمی‌گیرد. پیش از رفتن به جنگ با تورانیان نیز به همین‌سان رفتار می‌کند.

چو گوئید و این را چه پاسخ دهید همه یکسره رای فرخ نهید

۱۳۱/۱۶/۴

- تیزهوشی و پیشگویی

شاهان آرمانی شاهنامه، به سبب داشتن فره ایزدی، از قدرت پیشگویی برخوردارند. فریدون هنگامی که پسرانش را برای خواستگاری دختران شاه یمن راهی آن سرزمین می‌کند، فرزندان را از آزمایشی که شاه یمنی برای آنان طراحی کرده است، آگاه می‌سازد و شیوه پیروز شدن در این آزمون را نیز به آنان می‌آموزد؛ هرچند از بداندیشیهای سلم و تور آگاه است:

که من چشم از ایشان چنین داشتم همی بر دل خویش بگذاشتم
که از گوهر بد نیاید مهی مرا دل همی داد این آگهی

۲۷۰-۲۷۱/۹۶/۱

«اگر چه ممکن است همان تجربه و جهان‌دیدگی این قدرت را به وی بخشیده باشد، ولی به هر حال او یکی از معدود شاهانی است که با سروش پیوند دارند. دارا بودن شناخت نسبت به فرزندان اگر چه قاعده‌ای همیشگی است اما آگهی او از اغراض آنها و پیشگویی‌هایش در این زمینه به گونه‌ای برجسته و خارق‌العاده نشان داده شده است.» (همان: ۲۱۷)

از دیگر موارد پیش‌آگاهی او هنگامی است که ایرج برای دلجویی از برادرانش راهی دیدار آنان می‌شود. فریدون سرانجام ماجرا را حدس می‌زند و در پاسخ به استدلال ایرج می‌گوید:

ز تو پر خرد پاسخ ایدون سزید دلت مهر و پیوند ایشان گزید
ولیکن چو جانی شود بی‌بها نهد پر خرد در دم ازدها

۳۳۳-۳۳۴/۹۹/۱

کیخسرو در جنگ بزرگ با افراسیاب که به شکست تورانیان می‌انجامد و آنان پای به گریز می‌نهند، از شبیخون ایشان سخن به میان می‌آورد که درست مطابق با پیشگویی او، شبیخون رخ می‌دهد:

چنین گفت با طوس کامروز جنگ نه بر آرزو کرد پور پشنگ
گمانم که امشب شبیخون کند ز دل درد دیرینه بیرون کند

۱۵۷۷-۱۵۷۸/۲۳۹/۵

چنین می‌شود و سپاه توران شبیخون خود را آغاز می‌کند:

برفتند گردان چو دریای آب گرفتند بر تافتند بر شتاب
بر آن تاختن جنبش و ساز نه همان ناله‌ی بوق و آواز نه

۱۶۰۷-۱۶۰۸/۳۳۰/۵

همچنین هنگامی که گیو می‌خواهد با پیران ویسه بجنگد، کیخسرو به او می‌گوید: خود را به زحمت نیندازد؛ زیرا پیران به دست گودرز به فرجام می‌آید:

من ایدون شنیدستم از شهریار که پیران فراوان کند کارزار
ز چنگ بسی تیز چنگ اژدها مر او را بود روز سختی رها
سرانجام بر دست گودرز هوش برآید تو ای باب چندین مکوش

۱۵۴۷-۱۵۴۹/۱۷۴/۵

او حتی فکر دیگران را می‌خواند، از جمله هنگامی که گیو اسب کیخسرو را برمی‌دارد و به جای دور می‌برد، کیخسرو فکر گیو را که از این کار نگران است، می‌خواند.

گشاده‌دستی

یکی از ویژگی‌های ستودنی کیخسرو، گشاده‌دستی اوست که در سراسر شاهنامه، نمونه‌های بسیار از آن به چشم می‌آید. هنگام بخشش و به گاه جنگ، گنج و زر نزد او بی‌ارزش است و به ثروت و خواسته با لشکر بخیلی نمی‌کند و سپاهیان نیز با جان خود از او دفاع می‌کنند:

در گنج دینار بگشاد و گفت که گنج از بزرگان نشاید نهفت
که بخشش و کینه شهریار شود گنج دینار بر چشم خوار

۱۷۳-۱۷۴/۱۹/۴

کسی نیست که نزد او برود و بی‌گرفتن هدایایی باز گردد؛ حتی فرستادگان دشمن نیز بارها از او خلعت گرفته‌اند، برای نمونه جهن سردار توری:

یکی تاج دادش زبرجد نگار یکی طوق زرین و دو گوشوار

۱۲۶۴/۳۱۰/۵

یکی از نمودهای گشاده‌دستی و نیک‌اندیشی او در روزهای پایانی زندگی است که حتی از بخشش پوشاک و ابزارهای رزم خود نیز چشمپوشی نمی‌کند و آنها را به پهلوانان می‌بخشد:

همه جامه‌های تنش بر شمرد نگه کرد یکسر به رستم سپرد
همان یاره و طوق کنداوران همان جوشن و گرزهای گران
ز اسپان به جایی که بودش یله به طوس سپهبد سپردش گله

همه باغ و گلشن به گودرز داد
سلیح تنش هرچه در گنج بود
سپردند یکسر به گیو دلیر
بدانگه که خسرو شد از گنج سیر
به گیتی ز مرزی که آمدش یاد
که او را بدان خواسته رنج بود

۲۸۱۳-۲۸۱۸/۴۰۱-۴۰۲/۵

«کیخسرو با بخشیدن جامه‌ها، یاره، طوق و جوشنی که آن روز در بر داشته به رستم، در واقع می‌خواهد اعتماد خود را به جهان پهلوانی او و اعتمادش را به لیاقت وی برای پاسداری از شهریاری ایران نشان دهد.» (مؤذن جامی، ۱۱۰:۱۳۷۹)

او پیش از وداع با یاران و پهلوانان، از بخشش به کسانی که در روزگار جوانی بخشنده بوده‌اند و اکنون تهیدست شده‌اند سخن می‌گوید:

سه دیگر کسی که زتن باز ماند
به روز جوانی درم برفشانند

۲۸۰۹/۴۰۱/۵

داشتن جایگاه معنوی و ارتباط با عالم غیب

فریدون پادشاهی خود را برگزیده شدن از جانب خداوند می‌داند:

که یزدان پاک از میان گروه
برانگیخت ما را ز البرز کوه
بدان تا جهان از بد اژدها
به فرمان گرز من آید رها

۴۴۹-۴۵۰/۷۶/۱

هنگامی که می‌خواهد ضحاک در بند را، سرنگون کند، فرشته‌ای فرخنده او را از این کار باز می‌دارد و از او می‌خواهد که ضحاک را در دماوند کوه زندانی کند:

بیامد هم آنکه خجسته سروش
به خوبی یکی راز گفتش به گوش
که این بسته را تا دماوند کوه
ببر همچنان تازیان بی‌گروه

۴۶۱-۴۶۲/۷۷/۱

کیخسرو نه تنها می‌تواند پیام سروش غیبی را بشنود، بلکه می‌تواند چیزهای ناپیدا را ببیند. جام جهان‌نما یا گیتی‌نما، جامی است که فردوسی آنرا به کیخسرو نسبت داده است. او در داستان بیژن و منیژه می‌گوید که کیخسرو جام گیتی‌نمای را طلب می‌کند تا بتواند بیژن را در آن ببیند:

بخواهم من آن جام گیتی نمای
شوم پیش یزدان بباشم به پای
کجا هفت کشور بدو اندرا
ببینم بر و بوم هر کشورا
کنم آفرین بر نیاکان خویش
گزیده جهاندار و پاکان خویش
بگویم ترا هر کجا بیژنست
به جام اندرون این مرا روشنست

۵۷۷-۵۸۰/۴۲/۵

• یکی از ویژگیهای ستودنی کیخسرو، گشاده‌دستی اوست که در سراسر شاهنامه، نمونه‌های بسیار از آن به چشم می‌آید. هنگام بخشش و به‌گاه جنگ، گنج و زر نزد او بی‌ارزش است و به ثروت و خواسته با لشکر بخیلی نمی‌کند و سپاهیان نیز با جان خود از او دفاع می‌کنند. کسی نیست که نزد او برود و بی‌گرفتن هدایایی باز گردد؛ حتی فرستادگان دشمن نیز بارها از او خلعت گرفته‌اند.

و وقتی جام را به دست می‌گیرد و هفت کشور را در آن می‌نگرد، بیژن را می‌بیند در چاه که از سختی آرزوی مرگ می‌کند:

به هر هفت کشور همی بنگرید	ز بیژن به جایی نشانی ندید
سوی کشور گرگساران رسید	به فرمان یزدان مر او را بدید
به چاهی ببسته به بند گران	ز سختی همی مرگ جست اندران

۶۰۱-۶۰۳/۴۳/۵

برپایه شاهنامه، کیخسرو هر چه را می‌خواسته در این جام می‌دیده و از کائنات و عالم غیب آگاه می‌شده است. جام کیخسرو، به زبان شاهنامه؛ چیزی واقعی و بیرونی است؛ اما این جام از دیدگاه عارفان «دل» نامیده می‌شود که انوار الهی بر آن می‌تابد؛ همان نوری که فردوسی آنرا «فرّه ایزدی» خوانده و بارها آنرا به شاهان آرمانی نسبت داده است. این نور همان چیزی است که حکیم توس آنرا گوهر خوانده است.

گهر آنکه از فرّ یزدان بود نیازد به بد دست و بد نشنود

۶/۸/۴

- افسون‌گشایی

به ظاهر، سروش که در شکستن طلسم ضحاک جادوگر، فریدون را راهنمایی کرده بود، افسون‌گشایی را به او آموخته و فریدون نیز آنرا به پسرانش آموزش داده است:

سه فرزند آن شاه افسون گشای بجستند از آن سخت سرما ز جای

۲۶/۲۵۵/۱

زیرا هنگامی که شاه یمن برای از میان برداشتن فرزندان فریدون، شب هنگام در باغ میهمانی ترتیب می‌دهد در پایان مجلس شاهزادگان در باغ می‌خوابند. سرو آنگاه دست به جادو می‌زند و هوا را سخت توفانی و سرد می‌کند تا شاهزادگان از سرما بمیرند. اما پسران فریدون به کمک هوش خود و فرّ ایزدی از مرگ رهایی می‌یابند:

بدان ایزدی فرّ و فرزنانگی	به افسون شاهان و مردانگی
بر آن بند جادو بستند راه	نکرد ایچ سرما بدیشان نگاه

۲۷-۲۸/۲۵۵/۱

- نرمخویی

مهربانی، نرمخویی و داد پادشاهان آرمانی در شاهنامه نمایان است و آنان نه تنها این منش را در سراسر دوران شهریاری خود حفظ می‌کنند، بلکه لزوم رعایت آنرا به دیگر لشکریان و کشوریان یادآور می‌شوند؛ از جمله، آن‌گاه که کیخسرو، گودرز را راهی توران می‌کند، او را به داد و نرمخویی فرا می‌خواند:

به گودرز فرمود پس شهریار	چو رفتی کمر بسته‌ای کارزار
نگر تا نیازی به بیداد دست	نگردانی ایوان آباد پست
کسی کو بجنگت نبندد میان	چنان ساز کش از تو ناید زیان
که نپسندد از ما بدی دادگر	سپنج است گیتی و ما بر گذر
چو لشکر سوی مرز توران بری	مکن تیز دل را به آتش سری
نگر تا نجوشی به کردار طوس	نبندی به هر کار بر پیل کوس

۱۲۸-۱۳۳/۹۳/۵

● «جنگ‌های ایرانیان در شاهنامه، هیچ‌گاه به قصد کشورگشایی و تصرف سرزمین دیگران یا تحمیل کیش و آیین خویش یا به چنگ آوردن غنایم جنگی نیست. شاهنامه، حماسه‌ی اسکندر و چنگیز و تیمور نیست که از شرق و غرب به ایران می‌تاختند. شاهنامه حماسه‌ی مردم ایران است در دفاع از هستی ملی و پایداری ابدی در برابر هر چه اهریمنی و انیرانی است.»

نرمخویی آنان حتی در برخورد با دشمنان نیز به‌خوبی پدیدار است. کیخسرو، چون از ستمکاری لشکریانش نسبت به انیران آگاه می‌شود، سخت برخورد می‌کند:

ازین پس گر آید زجایی خروش ز بیدادی و غارت و جنگ و جوش
ستمکارگان را کنم به دو نیم کسی کو ندارد ز دادار بیم

۱۹۴۴-۱۹۴۵/۳۴۹/۵

- دل نبستن به دنیا

فریدون هنگامی که کاخ ضحاک را می‌گشاید و دختران جمشید را آزاد می‌کند، آنان قدرت و هنرش را می‌ستایند و از او می‌پرسند آیا برای رسیدن به جاه و مقام، در پی شکست دادن ضحاک برآمده است،

چنین داد پاسخ فریدون که تخت نماند به کس جاودانه نه بخت

۳۲۲/۶۹/۱

در پاسخ به ناخرسندی سلم و تور از شیوه تقسیم جهان، فریدون تصمیم خود را مدبرانه و نتیجه‌رایزنی با خردمندان، ستاره‌شناسان و موبدان می‌داند و سپس فرزندان خشمگین را نصیحت می‌کند که دست از آزمندی بردارند:

جهان چون شما دید و بیند بسی نخواهد شدن رام با هر کسی
کزین هر چه دانید از کردگار بود رستگاری به روز شمار
بجویید و آن توشه ره کنید بکوشید تا رنج کوتاه کنید

۲۹۷-۲۹۹/۹۷/۱

در تراژدی، یکی از نشانه‌های پهلوان آنست که در زمانی که باید بمیرد، می‌میرد و اصرار بیهوده برای زنده ماندن به خرج نمی‌دهد. برای فریدون نیز دیگر کار به پایان رسیده؛ کینخواهی انجام گرفته، جهان آرامش خود را باز یافته، درحالی‌که کاسه سر سه پسر در برابر اوست: (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۵: ۴)

کرانه گزید از بر تاج و گاه نهاده بر خود سر هر سه شاه
پر از خون دل و پر زگریه دو روی چنین تا زمانه سر آمدی به روی
فریدون شد و نام ازو ماند باز برآمد برین روزگار دراز

۸۸۹-۸۹۱/۱۳۳-۱۳۴/۱

کیخسرو نیز درحالی‌که جهان را زیرفرمان آورده و دشمن آشکار یا نهان برایش نمانده، درست در جایی که باید از رنج بیاساید و به کام دل فرمان راند، در اندیشه می‌شود که مبادا قدرت فراوان، وی را چون جم، ضحاک، سلم و تور و افراسیاب از راه یزدان به در کند. پس از دنیا دل می‌کند و به دنیای دل و درون پناه می‌برد و با درون خود چنین گفتگو می‌کند:

چنینست رسم سرای سپنج نمانی درو جاودانه، مرنج

نه دانا گذر یابد از چنگ مرگ
اگر شاه باشی و گر زردهشت
نه جنگ آوران زیر خفتان و ترگ
نهالی ز خاکست و بالین ز خشت
چنان دان که گیتی ترا دشمنست
زمین بستر و گور پیراهنست

۲۴۱۲-۲۴۱۵/۳۷۹/۵

او نیک به زندگی نگرسته و بر خوب و بد و فراز و نشیب روزگار آگاهی داشته و سرشت رنج‌بار زندگی را می‌شناخته است. از زندگی حتی به اندازه متعارف بهره نمی‌گیرد؛ نه همسری برمی‌گزیند، نه به فرزندی دلشاد می‌شود. تنها خواست او پاک کردن جهان از آلودگیها و فراهم کردن محیطی است که انسانها در آن شاد باشند. او نمونه‌ای از مرگ پیش از مرگ را نشان می‌دهد:

رسیدیم و دیدیم راز جهان
بد و نیک هم آشکار و نهان

۲۴۴۹/۳۸۱/۵

او تنها در دنیای بیرون از وجود خویش زندگی نمی‌کند، بلکه به خوبی به دنیای درون می‌نگرد و عارفانه می‌گوید:

شدم سیر زین لشکر و تاج و تخت
سبکبار گشتیم و بستیم رخت

۲۷۳۶/۳۹۷/۵

- صلحجویی و بیزاری از جنگ

فریدون روزی که بر تخت می‌نشیند، مردمان را به صلح و آرامش و پرهیز از جنگ می‌خواند:
بفرمود کردن به در بر خروش
که هر کس که دارید بیدار هوش
نباید که باشید با ساز جنگ
نه زین‌گونه جوید کسی نام و ننگ

۴۳۶-۴۳۷/۷۶/۱

«جنگ‌های ایرانیان در شاهنامه، هیچ‌گاه به قصد کشورگشایی و تصرف سرزمین دیگران یا تحمیل کیش و آیین خویش یا چنگ آوردن غنایم جنگی نیست. شاهنامه، حماسه‌ی اسکندر و چنگیز و تیمور نیست که از شرق و غرب به ایران می‌تاختند. شاهنامه حماسه‌ی مردم ایران است در دفاع از هستی ملی و پایداری ابدی در برابر هر چه اهریمنی و انیرانی است.» (ریاحی، ۱۳۸۷: ۹۹) کیخسرو نیز که از شاهان آرمانی است جنگ‌طلبی بیجا را نمی‌پسندد. نصیحت او به فرامرز رستم، هنگامی که حکومت از مرز سیستان تا قنوج هند را به او می‌سپارد، این است: اگر صلح جویند، جنگ را برنگزیند:

گر ایدونک با تو نجویند جنگ
بر ایشان مکن کار تاریک و تنگ

۳۵۲/۳۰/۴

ترا دادم این پادشاهی بدار
به هر جای خیره مکن کارزار

۳۵۶/۳۰/۴

هنگامی که گودرز را به فرماندهی سپاه ایران در جنگ با توران می‌گمارد، به او دستور می‌دهد به بیداد دست نزنند و با کسی که جنگ نجوید در نیاویزد، جای آباد را خراب نکنند زیرا این کار مایه ناخشنودی خداوند خواهد شد:

نگر تا نیازی به بیداد دست
کسی که به جنگ نبندد میان
نگردانی ایوان آباد پست
چنان ساز کش از تو ناید زیان

که نپسندد از ما بدی دادگر
چولشکر سوی مرز توران بری

۱۲۹-۱۳۲/۹۳/۵

سپنجست گیتی و ما بر گذر
مکن تیز دل را به آتش سری

۱۳۶/۹۳/۵

- شادی و سرزندگی

فریدون نیز همچون دیگر شاهان، رامش دوست است و به شادی گرایش دارد. پس از آنکه کاخ و کشور را از وجود ضحاک پاک می‌کند، کندرو، وزیر ضحاک، پیش او می‌آید. فریدون به او دستور می‌دهد بساط رامش فراهم سازد:

بفرمود شاه دلاور بدوی
نبیذ آر و رامشگران را بخوان
کسی کو برامش سزای منست
بیار انجمن کن بر تخت من

۳۶۱-۳۶۵/۷۱-۷۲/۱

شادی و بزم از دید کیخسرو نیز، نیروبخش به پهلوانان است. بزم زیبایی او به افتخار پهلوانان در شب پیش از جنگ، از این دست است:

بفرمود خسرو به سالار بار
می آورد و رامشگران را بخواند
غریونده نای و خروشنده چنگ
همه تازه روی و همه شاد دل

۲۶۵-۲۶۹/۲۴/۴

کیخسرو در واپسین روزهای زندگی خاکی، درحالی که برای خود گوشه‌نشینی و پارسایی و دل از جهان شستن می‌پسندد، پهلوانان را پس از اندرز گفتن، به شادی ورزیدن سفارش می‌کند و ایشان نیز هفت روز به شادی می‌نشینند:

شما تیغها در نیام آورید
به جای چرنگ کمان نای و چنگ
می سرخ و سیمینه جام آورید
بسازید با باده و بوی و رنگ

۲۴۹۶-۲۴۹۷/۳۸۳/۵

● از دید فردوسی، قدرت بی‌اندازه، به ستمکاری و تباهی می‌انجامد. این نکته‌ایست ارزشمند که آنرا از زبان کیخسرو بیان می‌کند. کیخسرو بیمناک است از اینکه مبادا در آینده نیز دستش به گناه آلوده شود و گرفتار غرور و «کیش اهریمن» گردد و آنگاه فرّه ایزدی از او دور شود و به سرنوشت جمشید گرفتار آید. انگیزه اصلی او در روی آوردن به درگاه ایزد، همین است. او می‌خواهد با آبرومندی دست از این جهان بشوید و پاک و سبکبار نزد خدای خویش رود.

گذشت و بخشودن

کیخسرو هم بر طوس که فرود را به کشتن داده خشم می‌گیرد، هم سپاهیان را می‌راند. بزرگان به دامان رستم که نرم کردن دل کیخسرو تنها از او برمی‌آید دست می‌زنند، تهمت با اشاره به مرگ فرزند و داماد طوس در آن رویداد می‌گوید:

همان طوس تندست و هشیار نیست و دیگر که جان پسر خوار نیست

۵۹/۱۱۹/۴

پس شاه نباید از کسی که پسر و داماد او به دست فرود کشته شده‌اند چیزی به دل بگیرد. این فرمانروای آرمانی، در جا از کشته‌تنها برادر خود و یادگار سیاوش در می‌گذرد و حتی او را به پاس خدمات گذشته‌اش در مقام سپهسالاری نگه می‌دارد.

لشکریان از اینکه کیخسرو با آن همه ستم که از افراسیاب کشیده، در برابر او دست به کشتار و آزار و ویرانگری نمی‌زند، در شگفت می‌مانند. او به سادگی پاسخ می‌دهد:

که هر جای تندی نباید نمود سر بی‌خرد را نشاید ستود
همان به که با کینه داد آوریم به کام اندرون نام یاد آوریم

۱۳۸۴-۱۳۸۵/۳۱۸/۵

کیخسرو که از آز و زیاده‌خواهی دور است، کشتن سپاهیان تورانی اسیر را درست نمی‌داند؛ پس آنان را آزاد می‌گذارد که یا به او بیبوندند یا به سپاه خود بازگردند:

همه یکسره در پناه منید وگر چند بدخواه گاه منید
هر آنکس که خواهد نباشد رواست بدین گفته افزایش آمد نه کاست
هر آنکس که خواهد سوی شاه خویش گذارد نگیرم برو راه پیش
ز کمی و بیشی و از رنج و آز به نیروی یزدان شدم بی‌نیاز

۲۴۶۳-۲۴۶۶/۲۳۰/۵

کین خواهی

جلوه نبرد میان نیکی و بدی در شاهنامه آن است که اصول به هر قیمت باید محترم شمرده شود. نباید از سر خون بیگناه گذشت و گناهکار را بی‌کیفر گذاشت، هرچند فرزند باشد، مانند سلم و تور که فریدون به جنگ با آنان برمی‌خیزد، یا نیا باشد مانند افراسیاب که کیخسرو به نابودی او می‌کوشد. هیچ ملاحظه‌ای، نه خویشاوندی، نه دوستی مانع کین خواهی نمی‌شود. همه گناهکاران یا کسانی که از گناهکار پشتیبانی می‌کنند، باید به کیفر برسند. کین خواهی یکی از ارکان داستانهای باستانی است. فریدون، گرچه در نبرد با ضحاک مأموریتی ایزدی دارد، باز گرفتن انتقام خون پدرش بهانه کار قرار می‌گیرد:

فریدون به خورشید بر برد سر کمر تنگ بستش بکین پدر

۲۶۹/۶۶/۱

همی رفت منزل به منزل چو باد سری پر ز کینه دلی پر ز داد

۲۷۴/۶۶/۱

در کین خواهی، حتی خویشی و پیوند، اثر و ارزش خود را از دست می‌دهد. کیخسرو به دست خود خون افراسیاب، نیای مادریش را بر زمین می‌ریزد و در این کارزار، حتی فرنگیس جانب پدر خود را نمی‌گیرد و به

● فرمانروایان آرمانی شاهنامه هر چند از فرّ و خجستگی برخوردارند و با عالم معنا پیوند دارند، به علت انسان بودن، خردمندی و توانمندیشان بی‌اندازه نیست. «از دیدگاه فردوسی، انسان آرمانی کسی نیست که هرگز نلغزد، بلکه کسی است که از دیگران کمتر خطا کند.»

فریدون مرد آگاهی است؛ هم غیب‌دان است و هم نیمه پیامبر؛ ولی نمی‌تواند از بد روزگار در امان باشد. او گرچه ضحاک، بزرگترین نماینده شر را به بند کشیده است، بازی روزگار بر آن است که از پشت خود او فرزندان پدید آیند که خانواده‌اش را به زشتی و پلیدی آلوده سازند. کیخسرو، همان پادشاهی که فردوسی چهار ویژگی انسان آرمانی (هنر، گوهر، نژاد، خرد) را برای او بر می‌شمارد نیز یکسره از ضعف و خطا دور نیست.

هواداران خون شوهرش می‌پیوند.

- پرهیز از خودکامگی

از دید فردوسی، قدرت بی‌اندازه، به ستمکاری و تباهی می‌انجامد. این نکته‌ایست ارزشمند که آنرا از زبان کیخسرو بیان می‌کند. کیخسرو بیمناک است از اینکه مبادا در آینده نیز دستش به گناه آلوده شود و گرفتار غرور و «کیش اهریمن» گردد و آنگاه فرّه ایزدی از او دور شود و به سرنوشت جمشید گرفتار آید. انگیزه اصلی او در روی آوردن به درگاه ایزد، همین است. او می‌خواهد با آبرومندی دست از این جهان بشوید و پاک و سبکبار نزد خدای خویش رود:

روانم نباید که آرد منی	بداندیشی و کیش اهرمنی
شوم همچو ضحاک تازی و جم	که با سلم و تور اندر آیم به زم
به یک سو چو کاووس دارم نیا	دگر سو چو توران پر از کیمیا
چو کاووس و چون جادو افراسیاب	که جز روی کژی ندیدی به خواب
به یزدان شوم یک زمان ناسپاس	به روشن روان اندر آرم هراس
ز من بگسلد فرّه ایزدی	گر آیم به کژی و راه بدی
از آن پس بر آن تیرگی بگذرم	به خاک اندر آید سرو افسرم
به گیتی بماند زمن نام بد	همان پیش یزدان سرانجام بد

۲۴۲۸-۲۴۳۳/۳۸۰/۵

این مراقبه او را به نیایشهای طولانی می‌کشاند و سرانجام تصمیم می‌گیرد از تاج و تخت دست بشوید و به جهان دیگر بشتابد. جامه و یاره و طوق و جوشن و گرزهای گران و اسبان و همه چیزهای دیگر را به پهلوانان می‌بخشد و سر به کوه می‌گذارد. در میان راه به چشمه‌ای می‌رسد و در آب روشن آن سر و تن می‌شوید و در نهان به خواندن زند و اوستا می‌پردازد. سپس با همراهان خود وداع می‌کند.

چو از کوه خورشید سر بر کشید ز چشم مهان شاه شد ناپدید

۳۰۲۷/۴۱۳/۵

سخن پایانی

فرمانروایان آرمانی شاهنامه هرچند از فرّ و خجستگی برخوردارند و با عالم معنا پیوند دارند، به علت انسان بودن، خردمندی و توانمندیشان بی اندازه نیست. «از دیدگاه فردوسی، انسان آرمانی کسی نیست که هرگز نلغزد، بلکه کسی است که از دیگران کمتر خطا کند.» (فضیلت، ۱۳۸۱: ۴)

فریدون مرد آگاهی است؛ هم غیب‌دان است و هم نیمه پیامبر؛ ولی نمی‌تواند از بد روزگار در امان باشد. او گرچه ضحاک، بزرگترین نماینده شر را به بند کشیده است، بازی روزگار بر آن است که از پشت خود او فرزندان پدید آیند که خانواده‌اش را به زشتی و پلیدی آلوده سازند. کیخسرو، همان پادشاهی که فردوسی چهار ویژگی انسان آرمانی (هنر، گوهر، نژاد، خرد) را برای او بر می‌شمارد نیز یکسره از ضعف و خطا دور نیست. فردوسی در آغاز غمنامه فرود، او را به خاطر سپردن فرماندهی سپاه به طوس سرزنش می‌کند:

جهانجوی چون شد سرافراز و گرد سپه را به دشمن نشاید سپرد

۲۸۰/۳۲/۴

یا می‌بینیم که کیخسرو با برگزیدن فریبرز به جای طوس، اشتباه خود را تکرار می‌کند و در واقع بدتری را به جای بد می‌گذارد.

فردوسی حکیمی صادق و داناست؛ فریفته ارزشهای والای فرمانروایان آرمانی نمی‌شود، بلکه کوتاهی و نقص آنان را نیز آشکار می‌سازد، تا این نکته را یادآوری کند که شاهنامه، نامه ستایش شاهان نیست، ستایش ایران و ایرانیان است.

منابع

- آموزگار، ژاله؛ (۱۳۸۴) تاریخ اساطیر ایرانی، تهران: سمت.
- اسلامی ندوشن، محمد علی؛ (۱۳۸۵) زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: انتشار
- پرهام، باقر؛ (۱۳۷۷) با نگاه فردوسی، تهران: نشر مرکز.
- حمیدیان، سعید؛ (۱۳۸۳) درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: ناهید.
- رضا، فضل‌الله؛ (۱۳۸۶) پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ریاحی، محمد امین؛ (۱۳۸۷) فردوسی، تهران: طرح نو.
- صفا، ذبیح‌الله؛ (۱۳۶۳) حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ (۱۳۸۴) شاهنامه، به تصحیح سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- فضیلت، محمد؛ (۱۳۸۱) ترنجی در باد، کرمانشاه: طاق بستان.
- کزازی، میر جلال‌الدین؛ (۱۳۸۰) مازهای رازها، تهران: نشر مرکز.
- مؤذن جامی، محمد مهدی؛ (۱۳۷۹) ادب پهلوانی، تهران: نشر قطره.